

نگاهی به

# روش‌شناسی کلی «پژوهش» و «نقد» استاد مطهری در مورد فلسفه کانت

مسعود امید<sup>۱</sup>

**اشاره:** نخستین مفاهمه و گفتگوی تفصیلی و جدی فلسفه اسلامی با فلسفه غرب در کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم شکل گرفته است. یکی از پرسش‌های مهم و اساسی در مورد این مواجهه و چالش مربوط به روشمند بودن (methodic) یا نبودن آن است.

بر این اساس، نوشتار حاضر سعی بر آن دارد تا به این پرسش خاص پاسخ دهد که آیا می‌توان گفت که «پژوهش» و «نقد» استاد مطهری در مورد فلسفه کانت از روش خاصی پیروی می‌کند یا نه؟ و اگر چنین روشی قابل استخراج و استنباط است، آن روش چیست؟

از نظر این مقاله چنین روشی، به نحو کلی، وجود دارد و بر محور و ساختار سه بخشی و سه مرحله‌ای دانش معرفت‌شناسی یعنی: «راه و نحوه حصول علم، حدود و شعاع علم، و ارزش و اعتبار علم» شکل گرفته است.

کتاب ماه فلسفه



ایمانوئل کانت<sup>۳</sup>

### ساختار سه بخشی معرفت شناسی، خاستگاه روش پژوهش و نقد کانت

به نظر می‌رسد که روش پژوهش و آن گاه نقد مطهری در مورد فلسفه کانت تابعی از نگاه خاص ایشان به مباحث معرفت‌شناسی یا به خود دانش معرفت‌شناسی است. بنابراین، کشف روش‌شناسی پژوهش و نقد فلسفه کانت نزد مطهری منوط به آشکار شدن نگاه خاص وی به خود معرفت‌شناسی است. از نظر مطهری معرفت‌شناسی شامل سه بخش کلی است:

۱. راه حصول علم

۲. ارزش معلومات

۳. تعیین حدود علم.<sup>۲</sup>

میان این سه بخش یک رابطه منطقی وجود دارد. این رابطه منطقی از خلال مباحثی که مطهری مطرح می‌کند، آشکار است. بدین معنی که مباحث بخش اول (راه حصول علم) مقدمه نتایج بخش دوم (ارزش معلومات) و آن گاه به طور با واسطه و از طریق بخش دوم مقدمه نتایج بخش سوم (تعیین حدود علم) می‌باشد. البته مطهری معتقد است که در حل مسئله بخش سوم، یعنی تعیین حدود علم می‌توان به طور مستقل نیز عمل نمود و از جنبه منطقی، یعنی با استناد دادن منطقی قضایای تجربی به غیر تجربی، حدود علم را منحصر در دانش تجربی ندانست.<sup>۳</sup> اما در عین حال، به طور تفصیلی به پیوستگی مبحث راه حصول علم با مسئله تعیین حدود علم اذعان داشته و طرح چنین بحثی را نیز کاملاً ضروری می‌داند و به نوعی مکمل بحث منطقی در این خصوص می‌انگارد.<sup>۴</sup>

به طور کلی از نظر مطهری رابطه منطقی این سه بخش، برای نمونه در احراز نظریه معرفت‌شناختی رئالیسم، چنین است که در گام نخست اساساً باید مشخص شود که «مبدأ و منشأ اولی علم بشر چیست و ادراکات ابتدایی، یعنی عناصر بسیط اولیه ادراکات، به چه کیفیت و از چه راه پیدا می‌شود؟ و به عبارت دیگر ما می‌دانیم که تفکر یعنی از بسایط، مرکبات ساختن و از مفردات، قضایا ساختن و از قضایا، قیاسات تشکیل دادن و نتیجه گرفتن و از قیاسات و نتایج، فلسفه و علوم پدید آوردن. پس مایه اصلی تفکر، مقررات و بسایط است. حالا باید دید آن مقررات و بسایط که سرمایه اصلی فکر بشر است، از چه راهی و از کجا عارض ذهن بشر می‌شود؟»<sup>۵</sup> به نظر مطهری «اختلاف نظری که در مسئله راه حصول علم بین علمای شرق و غرب و حسی و عقلی هست [صرفاً] مربوط به علم‌ها و ادراکات تصویری یعنی تصورات ساده ابتدایی (خالی از حکم) است که عارض ذهن می‌شود، از قبیل تصور سفیدی و سیاهی و گرمی و سردی و خط و سطح و وجود وحدت و کثرت و... و اما علم‌های تصدیقی... از مورد نزاع خارج است.»<sup>۶</sup> حال در این بخش باید نشان داد که تصورات ماهوی و فلسفی «از جنبه علم النفسی معتبرند و... منشأ صحیح و معتبر دارند.»<sup>۷</sup>

در گام دوم با توجه و تکیه بر این اصل که «هر ادراک تصویری که از منشأ صحیح و معتبر، خواه در قالب مصداق ماهوی و خواه به صورت منشأ انتزاع برخوردار باشد، ادراکی عینی است و در غیر این صورت غیرعینی و پنداری است»<sup>۸</sup> و با استناد به وجود منشأ معتبر و صحیح در مفاهیم ماهوی و فلسفی، باید ضرورتاً به این اذعان داشت که معلومات پایه و بسایط فکری ما که بنیاد و اساس ساختمان علم انسانی هستند، واقع نما بوده و این معلومات از ارزش معرفت‌شناختی برخوردارند.

در گام سوم با استناد به این اصل که «حدود علم و دانش انسانی وابسته به وجود و احراز ارزش معرفتی و واقع‌نمایی انواع تصورات اوست و هر دسته از تصورات که این ویژگی را داشته باشند، می‌توانند جزء علم انسانی محسوب شده و در آن مشارکت کنند» و به علاوه با اذعان به اینکه هر دو دسته از تصورات ماهوی و فلسفی از ارزش معرفتی برخوردارند، می‌توان گفت که حدود علم انسانی منحصر در دانش‌های ماهوی و تجربی نبوده و شامل دانش‌های غیرتجربی مانند فلسفه و متافیزیک نیز می‌شود.

پس به بیان دیگر باید گفت که شیوه کلی مطهری براساس مراحل سه گانه فوق در اثبات مدعای رئالیستی خود چنین است که وی نخست با ارائه نظریه خاصی در بخش راه حصول علم مبنی بر وجود مصداق یا منشأ انتزاع برای مفاهیم و اکتساب آنها به صورت بی‌واسطه یا با واسطه و اذعان به وجود فعالیت‌های ویژه نفسانی از قبیل انتزاع و اعتبار به معنای خاص و مسئله مجرد ادراک و... و پذیرش توانایی‌ها و ظرفیت‌های خاص نفسانی در انسان برای حصول واقعیات و آن گاه بی‌ریزی مبنایی عینی برای آنها (راه حصول علم) و با استناد به ارتباط ضروری منشأ معلومات و ارزش عینی آنها و احراز واقع‌نمایی این معلومات (ارزش علم)، به مواد و مصالح غنی و معتبری دست می‌یابد تا به امکان اوج‌گیری و پرواز شناخت آدمی در فضای علوم تجربی و غیرتجربی، یعنی در هر دو حوزه، حکم بکند (حدود علم).



کانت بر این باور است که مهمترین مسئله معرفت‌شناسی  
تمرکز بر معرفت از حیث شرایط آن است.  
مراد از معرفت‌شناسی و بیان عوارض و احکام معرفت  
همان شرایط معرفت‌شناختی  
آن است.

### روش‌شناسی کانت پژوهی و نقد مطهری

حال می‌توان روش‌شناسی کانت پژوهی و نقد مطهری را در ذیل شیوه کلی وی در بررسی‌های معرفت‌شناختی  
جوینا شد. به بیان دیگر باید گفت که شیوه کانت پژوهی و نقد وی نزد مطهری، متأثر از نگاه و رویکرد وی در  
خصوص معرفت‌پژوهی است. توضیح این که از نظر مطهری اساساً برای توضیح، تبیین و نقد یک معرفت‌شناسی،  
چارچوبی معقول و ثابت وجود دارد و از این رو معرفت‌شناسی کانت و به تبع آن نقد این معرفت‌شناسی هم در دایره  
شمول این چارچوب قرار می‌گیرد.<sup>۹</sup>

در این چارچوب ما از سه جنبه و با تکیه بر سه پرسش بنیادی که مربوط به معرفت است، به سراغ هر دیدگاه  
معرفت‌شناسی می‌رویم. این سه پرسش اساسی عبارتند از:

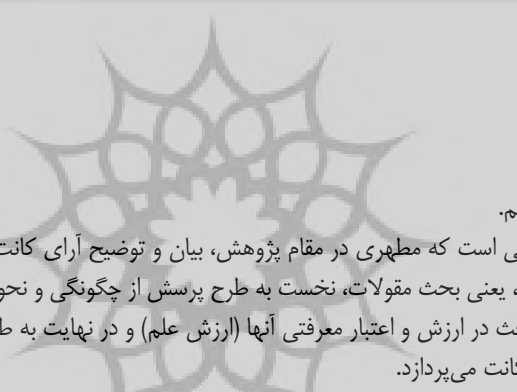
۱. راه و منشأ حصول علم چیست؟
۲. کدام دسته از ادراکات، واقع‌نما هستند و از ارزش معرفتی برخوردارند؟
۳. حدود علم بشری چه قدر است؟

این سه مرحله و گام، در عین حال که مشتمل بر مباحث مستقل و مفصلی هستند، ولی نسبت به یکدیگر از  
رابطه منطقی نیز برخوردارند. بدین صورت که در نهایت هر پاسخی به پرسش نخست (راه حصول علم) مقدمه‌ای  
می‌شود برای حل مسئله دوم (ارزش معلومات) و پاسخ به مسئله دوم، مقدمه‌ای برای حل مسئله سوم (حدود علم)  
خواهد بود.

از نظر مطهری هر چند در عمل می‌توان ابعادی از یک معرفت‌شناسی را برجسته کرد یا جنبه‌هایی از آن را  
نادیده گرفت یا رویکردهای متفاوتی برای شرح و تفسیر یک معرفت‌شناسی داشت، اما برای تعیین ماهیت اصلی  
دعاوی یک دیدگاه معرفت‌شناختی و مختصات اصلی آن، اساساً باید به این سه پرسش پاسخ داد و این سه مرحله  
را طی کرد. بر همین اساس است که اگر حتی یک معرفت‌شناس از بیان موضع و رأی خود در مورد یک یا چند  
پرسش از سه مسئله مذکور طفره رود یا آن را به اجمال برگزار کند و یا حتی اگر پرسش‌های جدید دیگری در  
معرفت‌شناسی مطرح شوند، باز در هر صورت، در معرفت‌شناسی از آن جهت که معرفت‌شناسی است، باید این سه  
مسئله مورد توجه قرار گیرد و پاسخ داده شود و از آنها پی‌جویی گردد. همان‌گونه که در مورد واقعیتی از قبیل یک  
«ساختمان» پرسش‌هایی اساسی و معقول و دائمی از جهت ساختمان بودن آن وجود دارد، از قبیل سؤال از مواد و  
مصالح، استحکام، ظرفیت و زیربنای آن، در مورد معرفت به عنوان یک هویت ثابت نیز با پرسش‌هایی اساسی مانند



مطهری در مقام پژوهش، بیان و توضیح آرای کانت،  
با محور قرار دادن مغز و هسته مرکزی فلسفه کانت،  
یعنی بحث مقولات، نخست به طرح پرسش از چگونگی و  
نحوه پیدایش آنها (راه حصول علم)، سپس به تأمل و بحث در  
ارزش و اعتبار معرفتی آنها (ارزش علم) و در نهایت  
به طرح مسئله دامنه و شعاع معرفت (حدود علم)  
از نظر کانت می‌پردازد.



راه حصول، ارزش و حدود آن مواجه هستیم.  
بر اساس همین سه گانه روش شناختی است که مطهری در مقام پژوهش، بیان و توضیح آرای کانت، با محور  
قرار دادن مغز و هسته مرکزی فلسفه کانت، یعنی بحث مقولات، نخست به طرح پرسش از چگونگی و نحوه پیدایش  
آنها (راه حصول علم)، سپس به تأمل و بحث در ارزش و اعتبار معرفتی آنها (ارزش علم) و در نهایت به طرح مسئله  
دامنه و شعاع معرفت (حدود علم) از نظر کانت می‌پردازد.  
حال مطهری در مقام گزارش کانت پژوهی خود به این نتیجه می‌رسد که از نظر کانت «مقولات»:  
اولاً: اموری فطری و غیراکتسابی از طریق حس (درونی یا بیرونی) هستند. (راه حصول علم)  
ثانیاً: این حقایق معرفتی، به عنوان پایه تبیین واقعیات، دارای اعتبار معرفت شناختی در حوزه محسوسات و  
تجربیات بوده و در آن حوزه، واقع نمایند. (ارزش معلومات)  
و ثالثاً: تنها در حوزه محسوسات و تجربات و نه در امور کلی هستی - اعم از طبیعت و ماورای طبیعت - دارای  
کاربرد و معنا هستند. (حدود علم)  
از طرف دیگر مطهری در مقام نقد دیدگاه کانت، از همان شیوه فوق در تبیین و تشریح نظر کانت سود می‌جوید.  
یعنی نخست در دعاوی مربوط به مرحله اول متمرکز می‌شود و با نقد آن، لوازم آن را در مراحل و مراتب پسین  
جویا می‌شود.

به بیان دیگر او در مرحله نخست، از یک طرف با طرح نظریه اعتبار به معنای خاص (اکتساب مفاهیم فلسفی از  
طریق خاص براساس مقایسه، تحلیل، تعمیم، حکم و... در حوزه دانش حصولی و حضوری)، به عنوان یک بدیل قوی  
با قدرت تبیین گری خوب از حیث روان شناسی فلسفی و تجربی (درونی) به جای نظریه فطرت، و از طرف دیگر با  
طرح بن بست‌های معرفت شناختی نظریه فطرت کانت از قبیل ایده آلیسم، شکاکیت و نسبیت (نقد مربوط به مرحله  
بررسی از جهت راه حصول علم)، به مرحله دوم نقد خود وارد می‌شود و لازمه سخن کانت را در باب فطری بودن  
مقولات، نفی واقع نمایی آنها و آن گاه سلب مطلق معلومات ما که کلاً با مقولات دارای نسبت هستند و به نوعی  
محصول آنها می‌باشند، می‌داند (مرحله بررسی از جهت ارزش معلومات).

در مرحله سوم با روشن شدن دشواری‌های کانت در دو مرحله پیشین به رد نظر او در مورد محدودیت شعاع  
علم آدمی و آن گاه پذیرش مدعای خود در مورد نظریه مقولات ثانی فلسفی می‌رسد. (مرحله بررسی از جهت  
حدود علم).<sup>۱۰</sup>



ایمانوئل کانت ۳

## روش شناسی معرفت پژوهی مطهری و معرفت شناسی معاصر

امروزه که معرفت را به «باور صادق موجه» (true justified belief) تعریف می‌کنند و معرفت‌شناسی را بر محور چنین معنایی از معرفت (که گزاره محور است و بحث تصورات در آن نقش کلیدی ندارد)، شکل می‌دهند، می‌توان با تعمیم دیدگاه روش شناختی مطهری به این دوره از معرفت پژوهی، معرفت شناسی معاصر را ملزم به پاسخگویی به سه پرسش اصلی در مورد این معنا از معرفت دانست. بدین صورت که ضروری است تا نخست به بحث راه حصول باور، سپس به بحث ارزش معرفت یعنی مسئله صدق و توجیه باور و آن گاه در مرحله سوم، به مسئله حدود معرفت (شعاع و دامنه توجیه)، پرداخته شود.

## کانت پژوهی مطهری و مسئله اصالت روان شناسی

ممکن است این پرسش مطرح شود که آیا با اندراج بخش «راه حصول علم» در مباحث معرفت‌شناسی، که فی نفسه مبحثی مربوط به روان‌شناسی ادراک (فلسفی و یا تجربی) است، و پایه قراردادن چنین مباحثی در معرفت‌شناسی و با توجه به اینکه کانت پژوهی مطهری نیز تحت تأثیر معرفت‌پژوهی اوست، کانت پژوهی مطهری دچار «اصالت روان‌شناسی» (Psychologism) نمی‌گردد؟

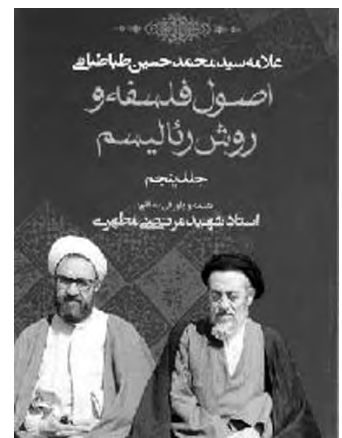
در پاسخ باید گفت که اگر مراد از اصالت روان‌شناسی در معرفت‌شناسی (با بخش‌های سه گانه آن) عبارت از تحویل (Reduction) دو بخش ارزش و حدود علم به بخش راه حصول علم می‌باشد، می‌توان گفت که پاسخ منفی است. از نظر مطهری هر یک از بخش‌های معرفت‌شناسی دارای مسئله‌ای مستقل هستند. به علاوه تصورات و تصدیقات پایه در هر بخش متمایز از دیگری و قابل ارجاع به دیگری نیست. برای مثال مفهوم صدق یا حقیقت در تعریف خود قابل ارجاع به (= تعریف برحسب) مفاهیم روان‌شناختی نیست. یا تصدیق به این که ایده‌آلیسم سلب واقعیت خارجی و نفی علم مطابق با واقع است، قابل ارجاع به تصدیقات روان‌شناختی نیست.

اما آنچه که مورد قبول و پذیرش است اینکه در مقام پاسخ‌یابی برای پرسش‌های مستقل بخش ارزش و نیز حدود علم، این پاسخ‌ها از مواضع و آرای که در بخش راه حصول علم اخذ شده‌اند، تغذیه می‌کنند. به بیان دیگر بحث سر تغذیه دو بخش اخیر از بخش اول در معرفت‌شناسی است نه تحویل این دو بخش به بخش اول. مانند آنچه در تغذیه علوم از همدیگر، در عین استقلال آنها، رخ می‌دهد. در واقع مطهری درصدد سود بردن از مواضع روان‌شناسی ادراک (فلسفی و یا تجربی) و لوازم آنها در دو بخش دیگر است. کشف لوازم و توابع یک بخش و به کار بردن آن در بخش دیگر به معنای ارجاع و تحویل بخش اخیر به نخستین، محسوب نمی‌شود.

گاهی مراد از اصالت روان‌شناسی چیز دیگری است، بدین معنا که «اصطلاح اصالت روان‌شناسی در خصوص تفسیر خاصی از فلسفه نقادی کانت نیز به کار رفته است که بر مبنای آن تلاش کانت در نقد عقل محض برای معرفی شهودهای پیشینی زمان و مکان و مقولات دوازده گانه فاهمه، نوعی خودنگری روان‌شناسانه و بازسازی فراگرد تجربه روانی شخصی بوده است.»<sup>۱۱</sup> بر این اساس سؤال این است که آیا معرفت‌شناسی مطهری و به تبع آن کانت پژوهی وی نیز دچار آفت و آسیب خودنگری روان‌شناسانه و اوصاف تجربه شخصی نبوده است؟ چرا که در این حالت معرفت از چشم‌انداز شخص و نه بماهو معرفت، نگریسته می‌شود.

معرفت پژوهی مطهری و به تبع آن کانت پژوهی وی، در سپهر معرفت از آن جهت که معرفت است، شکل می‌گیرد، نه معرفت از آن جهت که در یک انسان و یک فرد رخ می‌دهد. به بیان دیگر کانت پژوهی مطهری، حیثیت بین‌الذهانی و عام نظرات کانت را لحاظ کرده و پذیرفته است.

اما این که چگونه و با چه مبنایی هر یک از مطهری و کانت در معرفت‌شناسی خود به احراز چنین عمومیت و بین‌الذهانیت نایل می‌آیند، نیازمند تأمل فزونتر است. به نظر می‌رسد که مطهری در معرفت‌شناسی خود درصدد آن است تا از طریق و با تکیه بر نحوه خاصی از وجود یعنی «وجود ذهنی» به این عمومیت و بین‌الذهانیت مباحث و دعاوی معرفت‌شناسی برسد و کانت سعی دارد تا بر اساس «نحوه خاص معرفت محض موجود و بالفعل انسانی یا معرفت بما هو معرفت انسانی یا صورت منطقی محض شناخت» به آن نایل آید. به نظر این دو هر دو اساس، از عمومیت و شمول برخوردار است و از زندان احوال شخصی و خصوصی رها هستند. به بیان دیگر: مطهری با اخذ و استنتاج لوازم عام معرفت‌شناختی حاصل از موضوع «وجود ذهنی» (مانند نظریه وحدت ماهوی ذهن و عین) و کانت با اخذ و استنتاج «شرایط کلی و ضروری» حاصل از معرفت محض انسانی، به قواعد و دعاوی عام معرفت‌شناختی که فراشخصی هستند، نایل می‌آیند.





ایمانوئل کانت ۳

معرفت پژوهی مطهری  
و به تبع آن  
کانت پژوهی وی،  
در سپهر معرفت  
از آن جهت که  
معرفت است،  
شکل می گیرد،  
نه معرفت از آن جهت  
که در یک انسان و  
یک فرد  
رخ می دهد.

## تمایز و تفاوت کانت پژوهی مطهری با دیگر پژوهش‌ها

در اینجا به طور مختصر به تمایز و تفاوت کانت پژوهی مطهری از دیگر کانت پژوهی‌ها اشاره می‌شود.

### ۱. دیدگاه هانری آلیسون

برخی از کانت پژوهان بر این باورند که در شناخت فلسفه کانت محوری‌ترین موضوع همانا تأکید بر شرایط خاص معرفت آدمی است. اما از طرف دیگر در مقام کشف این شرایط در فلسفه کانت نباید میان شرط معرفت‌شناختی – که مورد نظر کانت است – با شرایط و زمینه‌های منطقی، روان‌شناختی و وجود شناختی خلطی صورت گیرد: «به اعتقاد آلیسون (Allison) انقلابی‌ترین جنبه فلسفه کانت توجه وی به این نکته است که معرفت بشری تابع شرایط خاصی است و نظریه ایده‌آلیسم استعلایی در واقع نتیجه منطقی تلاش برای توضیح این شرایط است. آنچه موجب



به خطا رفتن مفسران گذشته شده است، این نکته است که علی‌رغم اهمیت محوری این نکته، کانت هیچ‌گاه به نحو صریح به بحث از آن نپرداخته است. آلیسون به منظور پیش برد تحلیل خود تعریفی از شرط معرفت‌شناختی به دست می‌دهد: «شرطی که برای تصور یک شیء یا یک وضع و حال عینی ضروری است.» وی از این شرط با عنوان «شرط عینی کردن» نیز یاد می‌کند؛ زیرا به مدد این شرط است که تصورات ما به اشیا ربط پیدا می‌کند یا به قول کانت واجد «واقعیت عینی» می‌شود.

شرط معرفت‌شناختی نمی‌باید با سه شرط دیگر یعنی شرایط منطقی تفکر، نظیر اصل عدم تناقض، شرایط روان‌شناختی، نظیر عادت در معنای هیومی کلمه، و شرایط وجود شناختی، یعنی شرایط امکان وجود اشیا، خلط شود. مدعای آلیسون آن است که به مدد این تفکیک‌ها می‌توان نشان داد که نکته اصلی و بنیادی مورد بحث در نقد عقل محض این مسئله است که آیا می‌توان مجموعه‌ای از شرایط را که حصول معرفت را امکان‌پذیر می‌سازد – شرایطی که از شرایط مربوط به امکان وجود خود اشیا متفاوتند – مشخص ساخت؟... دسته اول از شرایط به اشیا از آن حیث که بر ما نمودار

می‌گردند، راجع است و دسته دوم شرایط به اشیا فی‌نفسه.<sup>۱۲</sup>

برای آن که بتوان به یک جمع‌بندی از دیدگاه مطهری، در پاسخ به آلیسون، رسید می‌توان آن را در چند بند بیان کرد:

۱. اگر بخواهیم مجموعه شرایط و زمینه‌های شناخت و معرفت را به زبان دیگری که با چارچوب کلی دیدگاه مطهری متناسب است، بیان کنیم می‌توان آنها را چنین تصویر و ترسیم کرد:

شرایط معرفت‌شناختی شناخت از نظر کانت عبارت از شرایطی که سبب عینیت محتوای شناخت اعم از تصور و تصدیق می‌گردد و از این طریق است که شناخت ما به اشیا ربط پیدا می‌کند. این شرایط بر محور مقولات حس و فاهمه مکشوف و معین می‌شوند. به بیان دیگر قوام شرایط معرفت به مقولات است. در هر تصور و تصدیقی که ما در مورد اشیا داریم، مقولات در محتوای آنها نقش‌آفرینی داشته از این طریق آنها را عینی می‌سازد. (البته وقتی که سخن از محتوای ادراک می‌رود،



ایمانوئل کانت ۳



ماکس آهل

می‌توان آن را در دو سطح مادی و صوری یا تجربی و استعلایی در نظر گرفت و از نقش آفرینی مقولات در محتوای صوری تصورات و تصدیقات سخن گفت و نه در محتوای مادی و تجربی آنها یا تعریف و اوصاف درونی آنها<sup>۱۳</sup> مراد از شرایط منطقی شناخت عبارت از شرایط صوری و مادی منطقی است. مراد از شرایط صوری، اشکال قیاس (اقترانی و استثنایی) و مقصود از شرایط مادی، نوع قضایایی است که در این اشکال قیاس از آنها استفاده می‌شود که همان بدیهیات است: «نظریه منطقی تعقلی شامل سه قسمت اساسی زیر است:

الف. پاره‌ای از احکام ذهنی بدیهی اولی‌اند، یعنی صرف عرضه شدن تصور موضوع و تصور محمول برای حکم ذهن در مورد آنها کافی است و ذهن در آن احکام مدیون هیچ تجربه و مقدمه و واسطه‌ای نیست (بدیهیات اولیه تصدیقیه).

ب. ممکن است ذهن همان احکام بدیهی اولی را پایه و مبنا قرار دهد و با روش استنتاج و قیاس عقلی نتایج تازه به دست آورد و باز آن نتایج به دست آمده را پایه و مبنا برای نتایج جدید قرار دهد و به همین ترتیب...

ج. احکام تجربی هنگامی به صورت قانون کلی عمومی درمی‌آید که یک نوع قیاس عقلی مرکب از بدیهیات اولیه عقلی مداخله کند. به این معنی که در مورد تمام مسائل علمی تجربی همواره وجود یک قیاس عقلی، مفروض و مسلم است و اگر آن قیاس را مفروض نگیریم، مشاهدات و تجربیات ما نتیجه کلی و عمومی نمی‌تواند بدهد.<sup>۱۴</sup> شرایط وجود شناختی شناخت مربوط به عناصر و زمینه‌های خاص وجود شناختی از قبیل: تفکیک وجود و ماهیت اشیا، وجود ذهنی و عینی که مربوط به نحوه وجود اشیا است.<sup>۱۵</sup>

شرایط روان‌شناختی ادراک عبارت از زمینه‌هایی مانند مقولات به عنوان ادراکات فطری، تجرد ادراک، قوا و افعال ادراکی و... است.<sup>۱۶</sup>

۲. از نظر مطهری اساساً معرفت‌شناسی با سه حوزه و مسئله مستقل سرکار دارد که هر یک پرسش‌ها، نتایج و لوازم ویژه خود را دارند که نباید این حوزه‌ها و مسائل آنها را با هم خلط کرد: «سه مسئله ۱. ارزش معلومات ۲. راه حصول علم ۳. تعیین حدود علم، [در مورد مسائل مربوط به علم و ادراک] محور مسائل فلسفی اروپا به شمار می‌رود و همانا اختلاف نظر در مسئله اول است که فلاسفه را از سوفسطائیان و جزمیون را از شکاکان جدا کرده است و اختلاف نظر در مسئله دوم است که دانشمندان اروپا را به دو دسته مهم عقلیون و حسیون منقسم و مشاجره عظیمی بین دو دسته به پا کرده است و اختلاف نظر در مسئله سوم است که عقاید و نظریات دانشمندان را درباره فلسفه تعقلی - که بارزترین مصداق فلسفه اولی (متافیزیک) است و قدما آن را علم کلی و فلسفه حقیقی می‌خواندند - مختلف کرده است، به طوری که گروهی تحقیق در این فن و قضاوت درباره مسائل مربوط به آن را نغیا و اثباتاً از حدود توانایی ذهن بشر خارج دانسته‌اند و گروهی برعکس، این فن را یقینی‌ترین و بی‌نیازترین فنون دانسته‌اند.<sup>۱۷</sup> به علاوه از نظر مطهری گاهی در درون هر یک از این حوزه‌ها نیز رعایت حدود بحث صورت نمی‌گیرد و مرزها مراعات نمی‌شود که باید بدانها نیز توجه داشت و از خلط مبحث دوری جست. برای نمونه در حوزه حدود علم، منکران متافیزیک بدون آن که تفکیکی دقیق انجام دهند، از دو راه مختلف روان‌شناختی و منطقی این کار را انجام داده‌اند: «منکرین اعتبار فلسفه تعقلی محض که بارزترین مصداق آن فلسفه اولی و متفرعات آن است، از دو راه مختلف استدلال می‌کنند و غالباً این دو راه از یکدیگر تفکیک نمی‌شود:

الف. از راه علم النفسی، یعنی از راه این که مواد و عناصر اولیه ذهنی بشر برای حل آن مسائل وافی نیست؛ زیرا عناصر اولیه ذهن بشر منحصر است به صور حسیه، و عقل کاری جز تصرف در آن صور حسیه نمی‌تواند انجام دهد و مسائل فلسفه تعقلی از حدود حس و احساس بیرون است.

ب. از راه منطقی، یعنی از راه این که مقیاس صحت و سقم قضایای فکری بشر منحصر است به تجربه و آزمایش عملی و آن مقیاس‌های عقلی که منطقی عقلی، آنها را وسیله سنجش فکر و تمیز دادن صحیح از سقیم و صحیح از خطا می‌دانند، مفید و اطمینان بخش نیست و هر نظریه و فرضیه‌ای (هر چند مربوط به فنون‌ها و توجیه ظواهر طبیعت باشد) که تحت آزمایش عملی درنیاید، قابل اعتماد و اطمینان نیست و مسائل فلسفه تعقلی قابل آزمایش عملی نیست؛ زیرا مثلاً نمی‌توان آزمایش کرد که آیا وجود اصیل است یا ماهیت؟ و آیا دور یا تسلسل ممکن است یا محال؟<sup>۱۸</sup>

۳. از نظر مطهری در عین حال که باید مواظب «خلط» و «تحویل» در میان سه حوزه «ارزش معلومات، راه حصول علم و حدود علم» و نیز در میان «شرایط معرفت‌شناختی، منطقی، روان‌شناختی و وجودشناختی» بود و از آنها پرهیز کرد، اما از طرف دیگر باید متوجه رابطه خاص این شاخه‌ها و بخش‌ها نیز بود. به بیان دیگر باید رابطه منطقی، یعنی مقدمه آفرینی بخش راه حصول علم برای بخش‌های ارزش معلومات و حدود علم را در نظر داشت. از



## ایمانوئل کانت



راجر اسکروتین

طرف دیگر و به همان ترتیب، نقش آفرینی و تأثیر شرایط روان‌شناختی ادراک را در شرایط معرفت‌شناختی ادراک که به امر عینیت مربوط می‌شود، مورد توجه قرار داد. در واقع باید از روابط منطقی و نقش آفرینی و تغذیه و داد و ستد این بخش‌ها غافل نشد. خلاصه، غفلت از عنصر ارتباط و تغذیه به همان اندازه غفلت از خلط و تحویل، می‌تواند در ارزیابی معرفت‌شناختی ما خلل ایجاد کند.

۴. مراد از توجه به رابطه شرایط روان‌شناختی ادراک با شرایط معرفت‌شناختی ادراک، خلط آنها با هم یا تحویل یکی به دیگری نیست، بلکه ملاحظه چگونگی تغذیه یکی از دیگری و تلائم با آن و آن‌گاه اهمیت دادن و به دیده گرفتن این تأثیر و تأثر و دخالت دادن آن در تحلیل معرفت‌شناختی خود است. اما ماهیت این ارتباط چگونه قابل ترسیم است؟ در مورد ماهیت این رابطه می‌توان چنین اندیشید:

۵. کانت بر این باور است که مهمترین مسئله معرفت‌شناسی تمرکز بر معرفت از حیث شرایط آن است. مراد از معرفت‌شناسی و بیان عوارض و احکام معرفت همان شرایط معرفت‌شناختی آن است. این تفتنی بود که کانت بدان دست یافت. حاصل معرفت‌شناسی کانت این است که ما اولاً دارای معرفت در مورد اشیا هستیم و ثانیاً این معرفت از شرایطی برخوردار است و بدون این شرایط، معرفت محسوب نمی‌شود و ثالثاً معرفتی عینی نخواهد بود، به بیان دیگر آنچه ما با عنوان معرفت عینی می‌نامیم، محصول محتوا و چارچوب یا ماده و صورت است. چارچوب و صورت معرفت همان شرایط عینی و معرفتی ادراک است. نظر بر این است که تمام تلاش کانت معطوف به بیان و تصویر این جنبه از معرفت بود.

در چارچوب فکری مطهری چنین نگاهی به موضوع معرفت منطقی و معقول است، اما مسئله معرفت‌شناسی کانت به همین بحث خاتمه نمی‌یابد. در معرفت‌شناسی کانت این مسئله مربوط به ارزش معلومات است، ولی برای تکمیل آن باید به بخش راه حصول علم نیز توجه داشت. در واقع ترسیم دیدگاه معرفت‌شناختی کانت با اکتفا به بیان شرایط معرفت، شرط لازم آن است، ولی شرط کافی برای بیان دیدگاه او نیست.

پرسشی که ذهن مطهری را به خود مشغول داشته است و این پرسش رمز رابطه شرایط معرفتی و شرایط روان‌شناختی است، این است که اگر عینیت شناخت انسان به شرایط معرفت‌شناختی آن است و عینیت شرایط معرفت‌شناختی در نهایت وابسته به مقولات است، آن‌گاه عینیت مقولات به عنوان داشته‌های فطری و ذاتی ناشی از چیست؟ بر این اساس اکتفا به پرسش از شرایط معرفت‌شناختی شناخت، تحلیل معرفت و معرفت‌شناسی را به تمامیت و کمال نمی‌رساند و لازم است تا از شرایط روان‌شناسی فلسفی و یا تجربی نیز سؤال شود. کانت پژوهانی که در صدد ترسیم دیدگاه کانت با تکیه و تأکید انحصاری بر شرایط معرفت‌شناسی شناخت هستند، دچار نوعی نقصان در بحث معرفت‌شناسی خواهند بود. این نقصان معرفت‌شناسی عبارت از نادیده گرفتن ریشه‌ها و بنیادهای معرفت است. بدون ملاحظه و تأمل در ریشه‌ها و از جمله بنیادهای روان‌شناسی فلسفی معرفت، پاسخ به ارزش معلومات و عینیت شرایط معرفت‌شناختی ادراک، ناتمام و ناقص است.

اگر بخواهیم در قالب مثالی، کاستی این نوع پژوهش را نشان دهیم، می‌توان چنین گفت که اگر ما در صدد شناخت یک ساختمان دو طبقه باشیم؛ و آن‌گاه عزم خود را منحصر در شناختن طبقه دوم ساختمان کنیم و از مقاومت و اجزای این طبقه و شرایط شکل‌گیری همان طبقه پرس و جو کنیم و مقاومت و نسبت اجزا به هم و قواعد حاکم بر اتاق‌ها و... را به دست بیاوریم، شناخت ما از این ساختمان ناقص خواهد بود. چراکه علاوه بر آن مسائل، این پرسش‌ها نیز کاملاً معقول و منطقی است که آیا طبقه پایین و زیربنای ساختمان نیز از مقاومت کافی برخوردار است، نسبت طبقه بالا با آنها چگونه است، مصالح زیرین تاب تحمل طبقه بالا را دارند و...؟

ما با نگاه انحصاری به یک طبقه، احکام یک ساختمان کامل را منحصر در احکام یک طبقه از آن خواهیم کرد. اگر واقع‌گرا باشیم، نادیده گرفتن طبقه دیگر ساختمان و زیربنای آن، یک غفلت تصنعی خواهد بود و هیچ تغییری در واقعیت نخواهد داد. در واقع این اعتباری است که ریشه حقیقی ندارد.

می‌توان برای نشان دادن وجهی از واقعیت و تأکید بر آن، از وجوه دیگر به طور موقت صرف نظر کرد، ولی آن‌گاه که در صدد نگاه جامع به یک واقعیت هستیم، وجوه لازم برای تصویر جامع واقعیت باید ذکر شده و نادیده گرفته نشوند.

۶. حاصل آن که برای فهم معرفت‌شناسی کانت و ارزیابی جامع از دیدگاه او، ملاحظه شرایط معرفت‌شناختی و روان‌شناختی فلسفی لازم است. این ضرورت و لزوم به اقتضای ماهیت دانش معرفت‌شناسی و ناشی از هویت خود معرفت است.





ایمانوئل کانت

## ۲. دیدگاه ماکس آپل

در مورد نظریهٔ تمرکز صرف و انحصاری کانت پژوهی بر روی جنبه معرفت‌شناسی دیدگاه کانت، می‌توان به کانت پژوه دیگری اشاره داشت و آن ماکس آپل (Max Apel/ ۱۹۴۶-۱۸۶۹م) است. وی بر این باور است که تمام دعاوی (به ظاهر یا به واقع) روان‌شناختی کانت را باید به نحو معرفت‌شناختی فهم کرد: «همه این تعابیر باید به زبان معرفت‌شناسی ترجمه شود.»<sup>۱۹</sup> و در شرح خود پیوسته در پی تأمین همین راهبرد بوده است: «این تعابیر، به ظاهر لحنی به غایت روان‌شناختی دارند. با این حال مقصود از آنها، چنان که خواهیم دید، معنایی معرفت‌شناختی است.»<sup>۲۰</sup> اما وی به دو نکته قابل تأمل در آثار کانت نیز اشاره می‌کند که با راهبرد اصلی او در تحویل آرای روان‌شناسی کانت به معرفت‌شناسی، سازگار نیست:

۱. تصدیق به وجود زمینه‌های روان‌شناختی در آثار کانت: «باید اذعان داشت که بیان خود کانت نیز در کتابش همواره روشن نیست، به طوری که پیدا شدن اشتباه در این زمینه قابل فهم است.»<sup>۲۱</sup>  
۲. اذعان به امکان ارتباط میان دو زمینهٔ روان‌شناسی و معرفت‌شناسی در معرفت‌شناسی کانت و پرسش از زمینهٔ روان‌شناسی آن: «اگر اساس پیدایش تصورات، فطری باشد و تصورات به مناسبت داده‌های تجربه ایجاد شده باشد، دیگر چه چیزی می‌تواند صحت تعلق گرفتن آنها به اشیا و اعتبار عینی فکر را ضمانت کند؟»<sup>۲۲</sup>  
حال با توجه به نکاتی که سابق بر این گذشت و نکات فوق، باید در مورد دیدگاه آپل اذعان داشت که کانت پژوهی که بر محوریت صرف تعیین و توضیح شرایط معرفت‌شناختی دور می‌زند، نه ممکن است و نه مطلوب. - ممکن نیست؛ چون که اولاً مباحث کانت منحصر در آن نیست و ثانیاً اقتضای مباحث معرفت‌شناسی غیر از آن است.

- مطلوب نیست؛ چرا که اولاً ما را با کل ساختمان معرفت آشنا نمی‌کند و وجهی از معرفت‌شناسی کانت را به نمایش می‌گذارد و دیدی ناقص عطا می‌کند و تا آخر مسیر ما را راه نمی‌برد. ثانیاً تحویل تمام تعابیر روان‌شناختی کانت به معرفت‌شناسی، به شدت پژوهشگر را دچار تکلف ساخته و از متن و مراد کانت دور خواهد ساخت. ذکر این نکته نیز لازم است که از نظر مطهری تمرکز اصلی کانت بر بخش راه و نحوه حصول علم و حدود علم بوده است تا ارزش معلومات: «قسمت عمدهٔ تحقیقات وی [کانت] مربوط به دو مسئلهٔ دیگر (راه حصول علم، حدود علم) از سه مسئله‌ای است که در اول این مقدمه اشاره کردیم.»<sup>۲۳</sup>

شیوه کانت پژوهی  
و تقدوی نزد مطهری،  
متأثر از نگاه و  
رویکرد وی  
در خصوص  
معرفت پژوهی است.

## پرسش‌هایی در مورد معرفت‌شناسی رئالیستی مطهری

حال که روشن شد روش پژوهش و نقد مطهری در مورد فلسفهٔ کانت بر محور پذیرش ارتباط انداموار و وثیق سه بخش معرفت‌شناسی می‌باشد و یکی از بخش‌های مهم آن، روان‌شناسی (فلسفی و تجربی) است، پرسشی که پیش روی دیدگاه معرفت‌شناسی خود مطهری رخ می‌نماید، این است که آیا ایشان در طرح معرفت‌شناسی رئالیستی بر همین مبنا سیر کرده‌اند یا نه؟  
با نگاهی به اصول فلسفه و دیگر آرای ایشان می‌توان به طور کلی گفت که طرح و سیرآرای معرفت‌شناسی، در همین چارچوب شکل گرفته است. اما با دقت در پیش فرض‌ها و اصول موضوعهٔ معرفت‌شناسی مطهری و با تأمل در آرای ایشان، به نظر می‌رسد که تأثیر روان‌شناسی در معرفت‌شناسی، در طرح معرفت‌شناسی رئالیستی، به جد گرفته نشده است.

به نظر می‌رسد که آن مقدار موشکافی که در مورد فلسفهٔ کانت برای نشان دادن ابتدای آن بر داده‌های روان‌شناختی مضر به حال معرفت‌شناسی، مانند نظریهٔ مقولات فطری، صورت گرفته است، در تئوریزه و ترسیم کردن معرفت‌شناسی رئالیستی به چشم نمی‌خورد. به بیان دیگر معرفت‌شناسی رئالیستی به روایت مطهری، به قدر کافی از پایه‌ها و زمینه‌های روان‌شناختی خود و تأثیر آنها در امر معرفت، پرسش نکرده است.  
در توضیح این مدعا باید گفت که معرفت‌شناسی رئالیستی مطهری از اصول موضوعه یا پیش فرض‌هایی سود می‌جوید که کاملاً صبغهٔ روان‌شناختی دارند. برای نمونه می‌توان از پذیرش «زمینه‌های فیزیولوژیکی مانند عضو حسی، اعصاب و مغز»<sup>۲۴</sup>، «قوای ادراکی مانند تجزیه، ترکیب، انتزاع، اعتبار، حکم و...»<sup>۲۵</sup>، «قوانین نفسانی معطوف به ادراک»<sup>۲۶</sup>، «تجرد فاعل شناسا و خود ادراک»<sup>۲۷</sup>، «عوامل نفسانی»<sup>۲۸</sup>، «علم حضوری» و... در این معرفت‌شناسی سخن گفت.

اما در مورد این اصول که مبنای معرفت‌شناسی رئالیستی را تشکیل می‌دهند، باید این پرسش‌ها را مطرح ساخت: اولاً: آیا «اصل و مبنا بودن» و «تعداد» آنها موشکافانه و با دقت فلسفی، مورد تأمل قرار گرفته است؟ یعنی این



ایمانوئل کانت

از نظر مطهری  
تمرکز اصلی کانت  
بر بخش راه و  
نحوه حصول علم و  
حدود علم بوده است  
تا ارزش معلومات.

اصول در این معرفت شناسی، به طور مستوفی و در فصل جداگانه، طرح و بررسی شده است؟  
ثانیاً: از آنجا که تنها از دیدگاه وجود شناختی به آنها پرداخته شده است و نه از جنبه روان شناختی (فلسفی) و  
نه از جهت لوازم و تأثیرات معرفتی آنها، آیا بررسی‌های روان شناختی و معرفت شناختی، دشواری‌هایی برای این  
معرفت شناسی به بار نخواهند آورد، همان دشواری‌هایی که در مورد کانت مطرح شده است؟  
و سوم: آن که آیا گستره روان شناسی فلسفی و تجربی معاصر و آرای مطرح و قابل تأملی که در آن به چشم  
می‌خورد، نظریاتی که می‌توانند در امر معرفت بسیار مؤثر باشند، تا حدی نادیده گرفته نشده است؟

### منابع و مأخذ

۱. آپل، ماکس، شرحی بر تمهیدات کانت، محمدرضا حسینی بهشتی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵، ج ۱.
۲. اسکروتین، راجر، کانت، علی پایا، تهران، طرح نو، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۳. پوپر، کارل، اسطوره چارچوب در دفاع از علم و عقلانیت، علی پایا، تهران، طرح نو، چاپ اول، ۱۳۷۹.
۴. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، تهران، صدرا، چاپ دهم، ۱۳۸۳، ج ۶.
۵. مطهری، مرتضی، شرح مبسوطه، تهران، حکمت، ج ۱، چاپ دوم، ۱۴۰۴ و ج ۳، چاپ اول، ۱۴۰۷.

### پی‌نوشت‌ها

۱. استادیار گروه فلسفه دانشگاه تبریز.
۲. مجموعه آثار، ج ۶ صص ۱۵۴، ۲۴۵.
۳. همان، صص ۲۵۸-۲۵۷.
۴. همان.
۵. همان، ص ۲۴۵.
۶. همان، صص ۲۵۹-۲۵۸.
۷. همان، ص ۲۵۸.
۸. شرح مبسوطه، ص ۳۳۲.
۹. مجموعه آثار، ج ۶ صص ۱۸۸-۱۸۷.
۱۰. همان، صص ۱۹۲-۱۸۷ و مقدمه و مقاله پنجم.
۱۱. اسطوره چارچوب در دفاع از علم و عقلانیت، ص ۳۱۸ پاورقی.
۱۲. شرحی بر تمهیدات کانت، صص ۲۹-۲۸.
۱۳. مجموعه آثار، ج ۶ ص ۱۸۹.
۱۴. همان، صص ۳۳۴-۳۳۳.
۱۵. همان، صص ۴۹۱-۴۹۰ و شرح مبسوطه، صص ۴۹-۴۶ و ۲۷۰-۲۵۶.
۱۶. مجموعه آثار، ج ۶ مقاله سوم و ص ۲۵۲، صص ۲۸۶-۲۸۴.
۱۷. مجموعه آثار، ج ۶ ص ۲۵۴.
۱۸. همان، صص ۲۵۸-۲۵۷.
۱۹. شرحی بر تمهیدات کانت، ص ۴۶.
۲۰. همان، ص ۶۶.
۲۱. همان، ص ۴۶.
۲۲. همان، ص ۴۸.
۲۳. مجموعه آثار، ج ۶ صص ۱۸۸-۱۸۷.
۲۴. همان، صص ۲۸۴، ۲۲۷-۲۲۴، ۱۱۶-۱۱۵.
۲۵. همان، صص ۲۸۵-۲۸۳.
۲۶. همان، صص ۵۶۶، ۴۹۹، ۱۱۷، شرح مبسوطه، صص ۲۹۴-۲۹۲، ۲۸۰.
۲۷. همان، صص ۱۲۶-۱۲۵.
۲۸. همان، ص ۶۲۲.